



حسین فنایی جانباز ۶۰ درصد محله سرافرازان و راوی جنگ، بیان خاطرات شهیدارارسالت بعد از جنگ می‌داند

به مادرم قول شهادت داده‌ام

منطقه
۹

نجمه موسوی کاهانی ۱۰ سال بعد باید ذره‌بین به دست بگیرد و دنبال جانبازانی بگردد که دفاع مقدس را از نزدیک دیده‌اند، بیشتر بچه‌های جنگ نفس‌های آخرشان را می‌کشند. تافرصت دار پدر و ابیت‌های جنگ را بشنوی و بنویسی که اگر غفلت کنی دیر می‌شود. ما امروز و فردا است که رفتنی شویم، بوی شهادت را نمی‌شنوید؟ وقتی سرهنگ جانباز حسین فنایی این جملات را به زبان می‌آورد، نگاه نگران و غمگین همسرش به چشم‌های او دوخته شده است. حرف‌هایی که نقل امروز و دیروز نیست، از ۳۵ سال قبل که این جانباز ۶۰ درصد، به عنوان همسر و همراه در کنارش قرار گرفته، هر روزش را با همین دلشوره به شب رسانده است. اما ایمان و تقوایش قدرتی به او داده تادکنار این راوی جنگ قرار بگیرد و با قوت بخشیدن به قلب بزرگ و جسم وصله‌پینه شده همسر جانبازش، همراهی‌اش کند تا این شاهد لحظه‌های نبرد، بتواند داستان‌های سلحشورانه دفاع مقدس را به گوش ما برساند. زمانی که تصمیم گرفتیم به منزل این جانباز دفاع مقدس بروم و شنونده روایت‌هایی جدید باشم، برای بار چندم شرح زندگی او را در شهرآرا محله منطقه مان که در تاریخ چهارم آبان ماه سال ۹۵ چاپ شده است خواندم. توقع داشتم با مردی خسته و رنجور روبه‌رو شوم که درد تیر و ترکش‌های جامانده در بدن و زخم‌های عمیق روحی ناشی نامهربانی روزگار، امانش را بریده و غیر از گله حرف دیگری ندارد. اما گمانم اشتباه بود و بدو رویداد و رویداد کوچک سرهنگ خنده روی طناز به استقبال آمد و ساعاتی را با این جانباز محله سرافرازان به گپ و گفت گذرانیدیم.

● نوجوانان امروزی را به خاک‌ریز می‌برم

برای هر موضوعی روایتی دارد. به گفته خودش این روایت گویی از پدر و پدر بزرگ‌ها پیش به او رسیده است. طوری که شنونده با راوی همراه شده و داستان‌ها را به خوبی تصویرسازی می‌کند. این سرهنگ ۵۵ ساله که چندین تیر و ترکش از نوزده سالگی در بدنش به یادگار مانده است می‌گوید: «همه چیز در زندگی ما قصه‌ای دارد، به ویژه وقتی به دفاع مقدس مربوط باشد. خداوند نیز در قرآن قصه می‌گوید. وقتی متوجه شدم این توانایی ذاتی در من وجود دارد، به روایت قصه‌های جنگ پرداختم، با حضور در مدارس و محافل بزرگ و کوچک، با همین شور و هیجان که الان صحبت می‌کنم، روایت‌هایی که دیده‌ام را تعریف می‌کنم. گاهی پیش آمده، در مدارس آنچنان تصویرسازی می‌کنم که نوجوانانی را که حوصله شنیدن قصه‌های جنگ را ندارند به خاک‌ریز می‌برم. آنجا که با حس کردن گرما و خاک و بوی باروت خودشان را جزئی از روایت می‌بینند و با حال و هوای جبهه ارتباط می‌گیرند.»

● بدنم مجموعه‌ای از یادگاری‌های جنگ است

در میان صحبت لبانش مدام خشک می‌شود. مرضیه خانم که تمام حواسش به این سرباز خستگی‌ناپذیر جبهه است، بی‌معطلی لیوان آبی را به دستش می‌دهد. سرهنگ لبی ترمی کند و با لحن آرامی ادامه می‌دهد: «دیابت دارم، لب‌هایم خشک می‌شود، البته مجموعه‌ام کامل است. سیروز کبدی و واریس مری هم دارم. از جنگ یادگاری‌های زیادی دارم، به مادرم قول شهادت داده‌ام. به او گفته‌ام خواهر شهید که هستی، ان‌شاء... مادر شهیدم خواهی شد. این بیماری‌هایی که من دارم هر کدام می‌توانند مدت کوتاهی بدن را تحلیل کنند، شهادت‌ماخیلی دور از ذهن هم نیست.»



حالم خوب است.



همه چیز در زندگی ما قصه‌ای دارد، به ویژه وقتی به دفاع مقدس مربوط باشد.

#راوی-جنگ #جانباز #شهادت

ماجرای تلخ قرص‌های کبدی

این جانباز پرامید اهل گله کردن نیست اما از وقتی برای تهیه داروهای کبدی‌اش که همه یادگار جبهه و جنگ بوده حمایتی از او نشده است، دلش شکسته شده و داستانش را با غمی که نمی‌تواند آن را مخفی کند بیان می‌کند. قرص‌هایی که بیش از ۴۰۰ میلیون تومان قیمت داشته و با چه فراز و نشیبی توانسته آن‌ها را تهیه کند، بی‌آنکه به گفته خودش از طرف بنیاد جانبازان حمایت شود. او چندین بار تا پای

شهادت رفته و باز عمرش به دنیا بوده است. ماه رمضان امسال که گمان می‌کرده آخرین ماه مبارک عمرش است، با وجود وخیم بودن اوضاع روده‌هایش، ۳۰ روز کامل روزه گرفته است: «تا سه سال قبل همه روزه‌هایم را می‌گرفتم، اما دیگر وضع روده‌هایم بسیار وخیم بود و توفیق روزه‌داری از من سلب شد. امسال که حس کردم آخرین ماه مبارک عمرم است روزه‌هایم را تمام و کمال گرفتم و جالب اینجاست که همه دردهایم خوب شد. چسبندگی روده‌ام برطرف شده و